

حسن مقاره

(۳)

گهواره‌ام
تاب می‌خورد
هنوز
تاب نمی‌آورد جهان
می‌ترسم
بیفتم پایین
روی زمین
توی مرداب
یا بغلطم
به سوی سراب
ای عشق

بیند

دست و پایم را سخت

(۱)

کدامیک را
از رمه جدا کند
اگر راست بگوید
چوپان دروغ‌گو
شاعری که
حس اش را
فریاد می‌زند
آی گرگ
آی گرگ

(۲)

دوستت می‌دارم
دوستم می‌داری
دوست می‌داریم
یکدیگر را
همیشه
تو را جای خودم می‌گذارم
هیچ‌گاه
خودت را جای من نگذاشتی
هلالی مانده
ماه دوستم داری

حسن تو زنده جانی

خود را نشست
مجرای نام.

از شیب سرزده تا بهتِ فاجعه سو را درید
نامی که به بام
چشم
و حتی چشم
برتاب نکرده بود.
خود را سرود ایل عبور
ایل عبوری که خود را...
دریغ.

و خاک را هزار هزار
هزاران مرتبه خواهد خواباند در بستر نام‌های بی‌عبور.
حواسم باز سیر جیره می‌بلعد
در اعتکاف باز.